

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

محمد قراگوزلو

۱۶ جنوری ۲۰۱۵

انقلابی که مغلوب نئولیبرالیسم شد! گسست ارتش - جلسه گوادالوپ ۳

گسست ارتش.

حضور جنرال هویزر و لابی با افسران ارشد شاه و مذاکره با نمایندگان جریان برتر ملی اسلامی زمانی صورت بست که حکومت و ارتش هر آینه در حال عقب نشینی بیش تر بودند. در عین حال نابودی ارتش امریکائی شاه آن هم کنار گوش شوروی و آن هم زیر ضرب یک جنبش توده ئی و ضد امپریالیستی می توانست ایران را برای همیشه از اردوی امپریالیسم امریکا و متحدانش خارج کند و به آینده ای نامعلوم و خطرناک دامن بزند و یحتمل تسلیم "شیاطین سرخ" سازد. به ویژه که در افغانستان و اگر چه از بالا و به شکل کودتا ارتجاع متکی به غرب مغلوب احزاب پرو شوروی شده بود. نه شاه و نه رهبران امریکا هرگز کتمان نمی کردند که خط قرمز آنان فقط و فقط کمونیسم است. کم تر گفت و گوئی از شاه می توان سراغ گرفت که مستقیم یا تلویحی دشمن اصلی خود را کمونیست ها معرفی نکرده باشد و خود را در زندانی کردن و یا کشتن کمونیست ها محق ندانسته باشد. حتا رهبران ارشد امریکا نیز به اندازه شاه کمونیسم ستیز نبودند! کودتای "سرخ" افغانستان دامنه های این فوبیا را به شدت گسترش داد. خط قرمز امریکا در امتداد خط موسوم به کمر بند سبز این گونه شکل بست. در چنان شرایطی ارتش نه فقط "برادر" ما شد بل که با تمام قوا و با تمهیدات خاص و پیچیده از زیر ضرب انقلاب گریخت و سر و مر و گنده تحویل دولت جدید شد. ارتشی که تا قوام یابی نیروی جدید می بایست در ترکمن صحرا و کردستان نقش ایفا کند و دخل کمونیست ها و "تجزیه طلبان" را بیاورد.

گذشته از مباحثی مانند وابستگی مسأله این است که ارتش شاه به علت ساخت و بافت یک سره امریکائی به راحتی تسلیم دستور فرماندهانی شد که که خود پیش تر تسلیم دستور جنرال هویزر شده بودند. چنین نکته ای به این مفهوم نیست که بدنه ارتش اعم از افسران میانی و به ویژه سربازان در پیوستن به مردم از دستور فرماندهان خود پیروی کردند. هرگز مسأله این است که فرار سربازان از اواخر آبان [عقرب] ۵۷ آغاز شده بود و در مجموع – چنان که حوادث نیروی هوایی و همافران نیز گواهی داد – بدنه ارتش از کنترل فرماندهان وفادار به شاه بیرون رفته بود. در سطوح بالا نیز از یک سو با تزلزل پیدا و پنهان شاه و تصمیم گیری های سست و متناقض و آشفتگی هرم قدرت و از سوی دیگر همسوئی افسران ارشد با سیاست گزاری های امریکا امکان مقاومت در برابر تعرض مردم و وقوع یک جنگ داخلی غیر ممکن بود. برای تفسیر این ماجرا کافی است به تمکین ارتش حسنی مبارک در برابر اخوان المسلمین و عروج جریان محمد مرسی خم شویم. چنان که دانسته است بافت ارتش شاه و مبارک بی کم و کاست امریکائی بود. فرماندهان این ارتش ها – حتا اگر به قول آن افسر قلدر شاهدوست به جقه اعلیحضرت هم سوگند وفاداری خورده بودند – نمی توانستند در برابر اراده ارباب شانه بالا بیندازند. برای عبور از یک برهه خاص ارتش مصر تسلیم جناح سنتریست و

دفتر سیاسی اخوان المسلمین شد که بی شباهت به جریان نهضت آزادی ما نیست و گرایش مشابهش در ترکیه با حزب "عدالت و توسعه" اردوغان تداعی می شود. به این اعتبار و به زعم نگارنده در جریان انقلاب ناتمام مصر و انقلاب مغلوب ایران و در متن انتقال قدرت سیاسی محمد مرسی و طنطاوی کم و بیش نقش بازرگان و قره نی را ایفا کردند. بدین ترتیب بود که انقلاب مصر نیز مهار شد و ساختار ارتش ضدانقلابی چنان محفوظ ماند که اینک می تواند اونیفورم از تن یک جنرال بیرون بکشد و با کت و شلوار دیپلوماتیک به کودتای ژنرال سیسی جنبه "دموکراتیک" اعطاء کند. روایت این داستان در عراق و سوریه از جنس دیگری است اما! با وجود چرخش به غرب صدام و به طور مشخص رفتن به سمت فرانسه و المان و کرنش در برابر آمریکا واقعیت این است که ارتش صدام در سطوح میانی و بالا تا واپسین روزان پیش از فروپاشی و اضمحلال نهائی کماکان وفادار به صدام بود. چندان بی هوده نیست که آمریکا بعد از درهم شکستن دولت صدام ارتش را نیز منحل کرد. در سوریه اما ارتش نقشی را بازی می کند که دقیقاً برای آن ساخته شده است. دفاع از کلیت رژیم که صفر و یک است. علاوه بر سببیت ارتش سوریه در برابر اعتراض های مردمی - که به شکل کشتار های دسته جمعی مردم معترض در زمان حافظ اسد و فرزند خلف رخ نموده است - مسأله به سادگی این است که ساختار ارتش سوریه به سبب ماهیت غیر آمریکائی توانسته است در مقابل تعرض انواع و اقسام جانورها و حشرات موسوم به اپوزیسیون جانانه مقاومت کند. تصور کنید جای ارتش سوریه اگر ارتش "پنجم جهان" (مدعای سلطنت طلبان در مورد ارتش شاه) بود تا کنون هفت کفن پوسانده بود! وضع ارتش و دولت تونس (زین العابدین بن علی) نیز به اوضاع ارتش شاه و مبارک مانسته بود. به عبارت روشن تر نقطه کلیدی بحث این جاست که ساختار سرکوب دولت و به طور مشخص ارتش و پولیس سیاسی می تواند در تحولات موسوم به "چانه زنی از بالا" ایفای نقش کند. گیرم که چنین نقشی زمانی واقعی تواند بود که "پائین" هم شلوغ باشد.

اگر پائین شلوغ نباشد، اگر شلوغی پائین متکی به یک سازمان دهی مبتنی بر تشکل واقعی سراسری و توده ئی مرکب از بخش های مختلف و متنوع و گسترده و متنفذ و محبوب و متشکل کارگران آگاه و صنعتی و انقلابی و رزمنده و متحزب نباشد، اگر در شلوغی پائین کارگران پیشرو و آگاه به جای نگاه معطوف به کسب قدرت سیاسی مشغول بحث پیرامون نحوه کنترل کارگری باشند و اگر این باشند و نباشند با هم جمع شوند آن گاه تمام سود ناشی از فشار از پائین به جیب چانه زنی از بالا خواهد رفت. این نکته ای است که هابرماس و رورتی به "تئوریسین های" وطنی "انقلاب" های متکی به طبقه متوسط آموخته اند. تزه های متکی به "توهم توطئه" و "کار کار انگلیس ها بود" این حوزه ها را مکتوم رها می کند. سلطنت طلبان و هواخواهان تزه های پیش گفته یله بر نعمات امپریالیسم به آمریکا و انگلیس و فرانسه (اعضای گوادالوپ) فحش می دهند تا دل شان خنک شود. فقط!

جرقه یک وهن!

حال که ذکر خیر مجددی از "دوستان" سلطنت طلب به میان آمد بد نیست که از نگاه وارونه آنان به نیروی محرکه یا بهتر بگویم جرقه نخستین انقلاب یاد شود. در حاشیه این تحلیل کارشناسان اسلام گرا نیز دست گرمی داشته اند چندان که باید گفت اگر زیر این تعلیل امضای مبرم بگذارند لاجرم باید مراتب امتنان خود را از سلطنت طلبان و پدرخوانده سابق آنان اعلام کنند. مستقل از این که هیچ درجه ای از جنبش و انقلاب با مقاله و نظریه و ایده شکل نمی گیرد و این انقلاب ها هستند که بنا بر ضرورت و نیروی محرکه طبقاتی دست به ایده ها می برند و ضمن تأکید بر این مقوله واقعی که "نظریه زمانی به قهر مادی تبدیل می شود که فراگیرنده توده ها باشد" (نقل به مضمون "نقد فلسفه حق هگل") و اشاره به این موضوع که مسأله اساساً در پارادایم نقد نظریه نیست.... به روایتی اشاره می کنم که زمان و حتا مأخذ و دلیل شروع انقلاب را به یادداشتی موهن و نازل محدود می کند. بر این پایه مبداء انقلاب به چاپ و نشر یادداشتی در

روزنامه اطلاعات تنزل می یابد. هنوز هویت واقعی نویسنده آن یادداشت که به نام مستعار احمد رشیدی مطلق منتشر شد، دانسته نیامده است و داریوش همایون نیز هیچ گاه مسؤلیت نگارش آن را به عهده نگرفت. اما واقعیت این است که در پی انتشار آن (۱۷ دی [جدی] ۱۳۵۶) روحانیان شهر قم به یک سلسله اعتراض و تعرض علیه شاه دست زدند و عده ای نیز کشته شدند. این کشته ها که بعدها در مراسم هفت و چهارم آنان به یک دور اعتراضی ضد حکومت تبدیل شدند حیطة قیام ضد حکومتی را در مرتبه ای فراتر از آن یادداشت می نشانند و به راستی سؤال ساده این است که اگر یک یادداشت موهن علیه یک رهبر مذهبی می تواند به انقلاب منجر شود چرا با وجود روزانه ده ها یادداشت و مقاله مشابه و تند تر از آن، هیچ انقلابی شکل نمی بندد؟ آن هم در زمانه گسترش اطلاعات و ارتباطات که یک کاریکاتور و متن و تصویر به سرعت برق جهانگیر می شود. این تحلیل همان قدر ناشیانه است که فی المثل گفته شود که منشای جنبش های اجتماعی افریقای شمالی خودسوزی فجیع یک دانشجوی دستفروش بوده است.

جلسه گوادالوپ

در این جا و به منظور جمع بندی این دو بخش می خواهم نشان دهم کنفرانس گوادالوپ در خلاء شکل نگرفت و حتا اگر سران سه قدرت امپریالیستی در این کنفرانس به خروج شاه رسیده باشند باز هم گوادالوپ معلول شرایط خاص عینی بوده است. برای تبیین وقایع نگار به تقویم شمسی تکیه می زنم. کنفرانس از تاریخ ۱۱ تا ۱۷ دی ماه [جدی] ۱۳۵۷ جریان داشت. پیش از آن اما قطار انقلاب راه افتاده بود. شتابان. یک روز پیش از کنفرانس کابینه نظامی ارتشبد از هاری ساقط شده و بختیار نخست وزیر شده بود. کل مراکز صنعتی و خدماتی و تولیدی کشور به حالت اعتصاب در آمده بود. شاه هر آئینه در صدد خروج از کشور بود. به نقل از یک مکالمه تلفونی شاه - امینی که به تازگی منتشر شده است، مدت ها پیش از این ماجراها شاه کنترول اوضاع را از دست داده و مستأصل شده بود. با این حال ۸ روز بعد از کنفرانس بود که شاه تصمیم به ترک کشور گرفت (۲۶ دی ماه ۱۳۵۷) دقیقاً ۵ روز پس از خروج شاه و به منظور کنترول اعتصابات کارگری کمیته ای تحت عنوان "هماهنگی اعتصابات" تشکیل شده بود. اعضای این کمیته عبارت بودند از بازرگان، سحابی، معین فر، باهنر و رفسنجانی. از این جا به بعد توافق جریان ملی اسلامی با غرب در راستای تحکیم مواضع کمربند سبز به وضوح پیداست. تقریباً یک ماه پیش از کنفرانس گوادالوپ در تاریخ ۱۸ و ۱۹ آذر ماه [قوس] تهران و شهرهای بزرگ عظیم ترین تظاهرات خیابانی را ثبت کردند. از این تظاهرات بی سابقه و مسالمت آمیز به عنوان نوعی توافق نانوشته میان جریان ملی مذهبی با گفتمان حاکم حکومتی یاد شده است. دقیقاً در همین روزان و شبان است که شاهد شکاف برداشتن بدنه ارتش و فرار سربازان هستیم. پیش از این ماجرا روزنامه ها اعتصاب کرده بودند. (۱۹ مهرماه [میزان]) و ده روز پس از آن اعتصاب کارگران نفت تمام بخش های تولید و توزیع را فراگرفته بود. روز ۱۴ آبان [عقرب] صدای شاه در آمد که می گفت "صدای انقلاب مردم را شنیده" است! اما روز بعد صدائی که با التماس از شنیدن صدای انقلاب مردم سخن می گفت و وعده اصلاحات می داد دستور تشکیل حکومت نظامی را صادر کرد. از همین تناقض و سردرگمی و گیجی به راحتی می توان عمق درماندگی و از هم گسیختگی رژیم را نشان داد و از همین جا به این جمع بندی رسید که فروپاشی حکومت شاه ناشی از اراده گوادالوپ نبود. اسناد این جمع بندی گواه آگاه و اثباتی فاکت و تاریخ است و ربطی به تحلیل یحتمل دل خواه من و شما ندارد....

ادامه دارد....

محمد قراگوزلو

قزوین. ۲۵ دی ماه [جدی] ۱۳۹۳